



فکاهیه و مطایبه (ruommuh)

فکاهیه، معادل مطایبه و شوخ طبعی است و در آن فرد «مطایبه گو» به نقاط ضعف و بلاهت‌های اخلاقی توجه دارد. صاحب «بدایع الافکار فی صنایع الاشعار»، میرزا حسین واعظ کاشفی سبزواری (متوفای ۹۱۰ هجری) مطایبه را خوش طبعی کردن می‌داند و معتقد است باید به جای «هزل» - که محک عقل تمام عیار نبود و به میزان صدق سنجیده نباشد - به نکته‌ای و بذله‌ای قناعت کرد و این نوع را مطایبه خوانند.

در مقایسه با هزل که مضمونی خلاف ادب دارد، مطایبه شکل ملایمی از کلام خنده‌آور است و دایره ادب و اخلاق انسانی در آن مورد توجه است.

هم‌چنین در مقایسه با بذله که صورت شفاهی دارد، مطایبه شکل گفتاری، نوشتاری و حتی رفتاری دارد. مثلاً حرکات چارلی چاپلین در فیلم‌هایی که از او دیده‌ایم، جلوه‌هایی از مطایبه دارد و در حقیقت، رفتار یا گفتاری جدی است که برای مخاطب، خنده‌دار می‌نماید.

می‌توان گفت: خنده‌ای که در مطایبه پیش می‌آید گاه مثل هزل، از سر شوخی و مزاح است، هدفمند نیست و موجب تفریح و نشاط طبع می‌شود (آن‌چنان که صاحب «بدایع الافکار» می‌گوید) و در برخی موارد بوی جدیت از آن به مشام می‌رسد، هر چند خنده‌آور مطرح می‌شود در این حال می‌توان گفت به طنز (که در همین بخش به آن خواهیم پرداخت) پهلوی می‌زند.

گفتیم که از مطایبه بوی جدیت می‌آید به همین دلیل شاعرانی که از هزل‌پردازی گریزان بوده‌اند به مطایبه، توجه جدی داشته‌اند. مثلاً ابواسحاق حلاج شیرازی صاحب دیوان اطعمه - و به قول زنده‌یاد عمران صلاحی، شاعر غزل‌های شکمی (!) - در مقدمه دیوانش می‌نویسد:

«... فرقه‌ای به هزل‌های شنیع و لطیفه‌های وضع، نفس نفیس خود را بی‌کار و بی‌مقدار نمودند. چون خداوند یگانه این فقیر را طبع نظم... کرامت فرمود، مزاحی مباح می‌خواستم بین الجد و الهزل...»

در پایان این بحث شعری از ابواسحاق اطعمه را - که نقیضه‌ای ست بر غزل حافظ - نقل می‌کنیم:

طبق پهن فلک دیدم و کاس مه نو

گفتم: ای عقل به ظرف تهی از راه مرو

چرخ گو این عظمت چیست چو نتوان کردن

قرص خورشید تو یک روز به نانی به گرو؟

اگرم گندم بغرا نبود، بفروشم

خرمن مه به جوی، خوشه پروین به دو جو

بر لب عرصه خوان، شاه مزعفر ز نخود

بی‌دلی راند که برد از مه و خورشید، گرو

گر نهی شمع مزعفر بر حلوی عسل

از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو

دست بر دنبه بریان زن و یخنی بگذار

سخنی پخته همین است، نصیحت بشنو

هزل (eaitecaf)

واژه‌ای است عربی به معنی مزاح و بیهوده سخن گفتن؛ مترادف با هذیان (لاف، مهمل، چرند و بیهوده‌گویی) و سخریه (سخن مسخره‌آمیز).

در ادبیات، به نوشتاری می‌گویند که زبان و مضمونی رکیک و غیر اخلاقی داشته باشد. از این منظر، «هزل» با «جد» در تقابل معنایی است.

سعدی در گلستان، این تقابل را نمایانده است:

به مزاحمت نگفتم این اشعار

«هزل» بگذار و «جد» از او بردار

هزل نه به دنبال سخن جدی، که در پی خنداندن و تفریح است. اما به خلاف مطایبه، مرز اخلاق را نمی‌شناسد و آن را زیر پا می‌گذارد. بر خلاف «هجو» و «طنز» هدفمند هم نیست چرا که در «طنز» خنده، وسیله‌ای است برای رسیدن به هدفی والا تر و «هجو» نیز به جنبه‌های فردی توجه می‌شود.

علامه علی اکبر دهخدا از تعریفات جرجانی نقل می‌کند: «هزل، آن است که از لفظ، معنای آن اراده نشود؛ نه معنای حقیقی و نه مجازی و آن ضد «جد» است.»

اشعاری که دهخدا نقل می‌کند، نشان‌دهنده این موضوع است که هزل را قرب و قیمتی نبوده، آن را برابر دروغ و افترا به حساب می‌آورند.

مینجک ترمذی می‌گوید:

محال را نتوانم شنید و هزل و دروغ

که هزل گفتن کفر است در مسلمانی

و ناصر خسرو توصیه دارد:

مکن فحش و دروغ و هزل، پیشه

مزن بر پای خود، زنه‌ار تبشه

و نیز مولوی که می‌گوید:

بخش نهم

گوش سر بر بند از هزل و دروغ
تا ببینی شهر جان را با فروغ
هر چند، گاه «هزل» را جدی می‌گیرد و بد یا خوب بودن آن را وابسته به نوع نگرش می‌داند:
هزل، تعلیم است آن را جد شنو
تو مشو به ظاهر هنرش گرو

و:

هر جدی هزل است پیش هازلان

هزل‌ها جد است پیش عاقلان

عبید زاکانی نیز در رساله صدپند یادآوری می‌کند: «هزل را خوار مدارید و در هزلیات به چشم حقارت منگرید»

در برخی منابع قدیمی هزل، معادل مطایبه است؛ یعنی کلامی که از جنبه اخلاق انسانی دور نباشد.

در فصل سیزدهم قابوس‌نامه می‌خوانیم:

«اما هزلی که گویی جد آمیخته گوی و از فحش بهره‌یز و هر چند مزاح بی‌هزل نبود اما تا حدی باید؛ که خوارکننده همه قدرها مزاح است.»

در کنار شاعرانی که از هزل پرهیز داشته‌اند (مثل حافظ، نظامی و فردوسی) شاعرانی نیز بوده‌اند که به هزل‌سرایی و هجوگویی مشهورند. از جمله آنان می‌توان به سوزنی سمرقندی، سراج‌الدین عثمان مختاری، انوری، خاکشیر اصفهانی و ایرج‌میرزا اشاره داشت.

در کنار این شاعران، کسانی هم هستند که با هزل مخالفند اما هزل نیز سروده‌اند؛ مثل سنایی که هزل خود را تعلیم می‌داند:

هزل من هزل نیست تعلیم است

بیت من بیت نیست اقلیم است

و سعدی که در مقدمه هزلیاتش اعتراف می‌کند به سرودن آن ملزم بوده است:

«مرا ملزم کردند که تصنیف کنم برای ایشان کتابی در هزل به شیوه سوزنی، من به ایشان جواب ندادم پس مرا تهدید کردند به کشتن. پس به خاطر پاسخ دادن امر او را، سرودم این بیت‌ها را و من پناه می‌برم به خداوند بلند مرتبه به خاطر سرودن این هزلیات...»